

اینک این از تو می پرسم ،خدا یا، مرا به درستی آگاه ساز چگونگی دروغ را به دست راستی سپارم تا راستی ،آن را با زبان آیین تو پاک نمایم از این راه ،شکت سختی به دروغکاران بدهم و آزارها و ستمگری های آنان را ، ای دانا ، نابود سازم ؟  
اشنود گات، یسنا ۴۴ هات ۱۴، گاتها



کاشی لعابدار با نقش عقاب از دوره هخامنشی که گویا نماد این امپراتوری نیز بوده است.

## در صفحات دیگر

**گزارش**  
آن شب مادر قوه گفت اما من نبودم  
آگوستا دینیریان

**چکاچک**  
خیابان اندیشه ما  
مهرآزاد

**نوشتار**  
رشید شهرمدان ، پیر تاریخ و فرهنگ زرتشتی  
یوژر جهمر پرخیده

**ادب و هنر**  
سکوتی که هرگز شکسته نشد  
داستان کوتاه

**مردم**  
مفقه پژوهش  
الیکا بقایی

# آیین یادبود «اشوزرتشت» پیامبر بزرگ ایرانی در سراسر شهرهای زرتشتی نشین برگزار می شود

## «یلدا» ایرانیان طولانی ترین شب سال را با هندوانه ، حافظ ، شادی و رامش به روشنایی روز پیوند دادند

## قهرمانان رشته بدمیتون مسابقات جام سده شناخته شدند

## تولد حضرت مسیح(ع) و آغاز سال نو مسیحی بر همه مسیحیان جهان به ویژه هم میهنان مسیحی خجسته باد



در همایش فیروز بهرام رابطه با مشکلات مدرسه از جمله وسایل آزمایشگاه عنوان شد:

## کمبودهای مدرسه به وسیله انجمن زرتشتیان تهران بر طرف شود

### سخن گفت:

«راستی»، «تیک»، «اشا»، «مهر»، «صلح»، «دوستی» و... او از همه اینها گفت و جهانیان را به پیروی از این مفاهیم فراخواند. از اندیشیدن گفت، حرمت والای «اندیشه» و آدمیان را به اندیشیدن و انتخاب «راستی» و «درستی» فراخواند. او از «اشا» گفت. از نظم جهانی و آدمیان را به پیروی از «اشا» خواند، آشنایی که هر کس با قدرت اندیشه اش به آن می رسد و از آن پیروی می کند. از «شادی» و «رامش» گفت؛ از شاد بودن و شاد زیستن و شادی بخشیدن به دیگران. او آدمیان را به شاد زیستن فراخواند. از «کار» و «کوشش» گفت و اهمیت آن در زندگی آدمیان؛ تنبلی و سستی را به شدت نکوهید و آدمیان را به تلاش و کوشش در راه زندگی بهتر و ساختن جهانی آباد دعوت کرد. او «سپاهی» و «کژی» را نکوهید؛ از «اهریمن» اندیشه سخن به میان آورد و آدمیان را آزاد گذاشت تا از روی خرد خود از زشتی ها، پلشتی ها، بدی ها و... که خردشان آنان را «اهریمنی» می نامد، پرهیز کنند. از «صلح و دوستی» سخن به میان آورد، از «عشق» و «مهر» انسان ها به یکدیگر گفت؛ به قدرت «انتخاب» و «آزاد» بودن آنها در گزینش راه زندگی بارها و بارها تأکید کرد و... او «اشوزرتشت» بود. نخستین پیام آور یکتا پرستی. اکنون سده ها می گذرد و ما زرتشتیان و امداد اندیشه های آن بزرگمرد هستیم، او که شاید عصاره همه اندیشه های سده ها به مفهوم «اندیشه نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک» معنا شده باشد ما امروز پیروی از اندیشه های او را بر گزیده ایم و خود را «زرتشتی» نامیده ایم. اما یک پرسش. چه تعداد از ما پیروان راستینی برای او هستیم؟ چقدر عصاره های اندیشه های آن پیام آور بزرگ را در زندگی روزمره مان به کار می گیریم؟ جایگاه «نیک اندیشی»، «نیک رفتاری» و «نیک کرداری» «اشا»، «عشق»، «مهر» و... در زندگی هر کدام از ما کجاست؟ اندکی اندیشه و یک ارزیابی، ما «زرتشتی» هستیم.

## همایش فیروز بهرام در تالار خسروی برگزار شد



همایش فیروز بهرام از سوی انجمن اولیا و مربیان این دبیرستان پسران آدینه ۱۵ آذر ماه در تالار خسروی برگزار شد. بنا بر این گزارش: این همایش با حضور دبیران دبیرستان فیروز بهرام، خسرو دبستانی نماینده ی زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی، خدایار معاونت نماینده ی انجمن زرتشتیان و تعداد زیادی از همکیشان در پسران آدینه ۱۵ آذر ماه برگزار شد.

این گزارش می افزاید: همایش با سخنرانی موبد یار کورش نیکام آغاز شد. وی در مورد شادی و جشن در ایران باستان و فرهنگ ایران گفتگو کرد. سپس راسخی مدیر دبیرستان فیروز بهرام در مورد کارهایی که دبیرستان انجام داده است و برنامه های آینده که در نظر دارد سخنرانی کرد. در ادامه ی برنامه، خسرو دبستانی نماینده ی زرتشتیان نیز سخنرانی کرد. وی از تلاش قاضی مدیر پیشین دبیرستان فیروز بهرام و رئیس منطقه ۱۲ سپاسگزاری نمود. بنا بر این گزارش توران بهرامی نیز

در مورد (تاثیر آیین میترائیسم در مسیحیت) به سخنرانی پرداخت و یکی از سروده هایش را در مورد شب یلدا خواند. برنامه ی دیگر این همایش نمایش فیلمی از دبیرستان فیروز بهرام بود. که در این فیلم، در مورد بنیانگذار فیروز بهرام و تعمیراتی که به دست شادروان فریدون زرتشتی و برادرانشان انجام شده بود، صحبت شد. همچنین گفتگویی با دانش آموزان و کوروش سپهری دبیر شیمی در مورد مشکلات این مدرسه انجام شد. کوروش سپهری در مورد مهمانان با شام پذیرایی شدند.

## باستان شناسان ، ناشناخته های معماری دژ الموت را کشف کردند

بنا بر گفته دکتر «حمیده چوپک» (سرپرست گروه باستان شناسی الموت)، آثار و مواد فرهنگی در این بخش شامل آثار معماری، کوره ها، تئوهای صنعتی، فلز کاری، نان پزی و فعالیت های زیستی بوده است. چوپک توضیح داد: «تزیینات معماری از جمله کاشیکاری های لعابدار زین فام و ساده گویای وجود فضاهای معماری با ارزشی از دوره ی اصلی زیست در این دژ در سده هفتم هجری است.» به گفته این باستان شناس، «تکه سفالینه های بدست آمده از این دژ تاریخی متعلق به سده سوم تا دوران میانی اسلام، دوره صفوی و قاجار است.»

سازمان میراث فرهنگی کشور، در روز یکشنبه سوم آذرماه، سال جاری از پایان یافتن دومین فصل کاوش های باستان شناسی و ناشناخته های معماری قلعه الموت، گزارش داد. مطالعات اخیر نشان می دهد که این قلعه از دو قسمت دژ بالا و دژ پایین تشکیل شده که دژ بالا به عنوان محل سکونت ساکنان قلعه مورد استفاده قرار می گرفته است؛ دژ پایین به منزله بخش بیرونی دژ اصلی و بخش حاشیه ای به شمار می رفته که به فعالیت های صنعتی و کارگاهی اختصاصی داشته و شبکه راه ها و دسترسی های دژ در پستی و بلندی های این بخش شکل گرفته است. به دنبال بررسی های بخش های مختلف دژ پایین، دیوارهای حفاظتی و نگاهباندهای مشخص شد که نمایاننده دستکم چهار دوره ساختاری است.

## چند خط خبر

همراه با آیین گهنبار چهره میدیارم گاه در شیراز، کنفرانسی با عنوان «تغذیه در ورزش» توسط شهرام پوردهی انجام می شود. آیین در روز سیزدهم دی ماه و در تالار یزدانی شیراز برگزار خواهد شد.

بنیاد فرهنگی جمشید اقدام به تشکیل گروه تئاتر می کند. دوستداران می توانند برای آگاهی بیشتر با شماره تلفن ۸۸۲۵۲۱۲ تماس بگیرند.

نشست کودک و نوجوان کسری که هر ماه در زمینه مسائل کودکان و نوجوانان برگزار می شود در تاریخ ۶ دی ماه ساعت ۱۶ برگزار خواهد شد. علاقمندان می توانند جهت آگاهی بیشتر با تلفن های ۰۹۱۳۳۵۰۶۲۴۸ و ۸۷۲۳۹۴۸ تماس بگیرند.

کانون فرهنگ و ادب، کلاس های رایگان زبان پهلوی را در فرهنگسرای ورزش برگزار می کند. این کانون هدف از برگزاری این کلاس ها را آشنایی بیشتر با زبان های باستانی و شناخت روش و زندگی نیاکان ایران نام برده است. دوستداران می توانند برای اطلاعات بیشتر با تلفن ۵۳۱۱۶۵۳۴ تماس بگیرند.

شهر کتاب در راستای فعالیت های فرهنگی خود برنامه ای تحت عنوان نویسنده ی ماه را برگزار خواهد کرد. این برنامه که شامل پرسش و پاسخ آزاد بین نویسندگان و علاقه مندان کتاب و کتاب خوانی است. در شنبه هر ماه در شهر کتاب ابن سینا واقع در شهر قدس، ابتدای بلوار ایران زمین، جنب فرهنگسرای ابن سینا راس ساعت ۱۷ برگزار می شود.

عکاسان علاقه مند به شرکت در مسابقه و نمایشگاه شانزدهمین دوسالانه ی «طنز و شوخ طبعی در هنر عکاسی» باید آثار خود را تا پنجم بهمن ماه به نشانی آژانس هنر ایران بفرستند و شماره ۸۸۰۷۰۶۵ پاسخگوی دوستداران گرامی است.

برنامه یک فیلم، یک گاهنبار چهره میدیارم با مراسم گذشت اشوزرتشت برگزار می گردد. به همت زنان زرتشتی کرمان و هدش خیراندیشان با آیین هدای گوناگون همراه است. در شیراز نیز این آیین سیزدهم دی ماه در تالار روانشاد یزدانی برگزار خواهد شد و زرتشتیان اهواز و کرج با گرهمای آیین گاهنبار را جشن می گیرند.





معرفی واژه های اوستایی

تهیه و تنظیم: فیروزه مایاندادی

دی به معنی آفریدگار و صنعتی است برای اهورامزدا. دهمین ماه سال و نیز روز هشتم، یا یازدهم و بیست و سوم هر ماه به اسم دادار یعنی دئوش (دادار) که در فارسی دی گویند است. هر ماه شمسی به چهار قسمت تقسیم گردیده: هر روز هفتم ماه ختم می گردد، قسمت اول = هر ماه، از نخستین روز ماه که هر مزد نام دارد آغاز و به روز هفتم ماه ختم می گردد، قسمت دوم: از هشتمماه یعنی دی به آخر آغاز و به روز چهاردهم ماه پایان می یابد. قسمت سوم: از یازدهم ماه یعنی دی بپهر شروع و به روز بیست و سوم ماه پایان می یابد. قسمت چهارم: از بیست و چهارم ماه یعنی دی بدین آغاز و به روز سی ام ماه ختم می گردد.

برخی از خاور شناسان به دلیل وجود بخش چهار گانه که در سر هر یک از آن نام «دادار» قرار داده شده پنداشته اند که ایرانیان نیز سی روز ماه خود را به چهار قسمت (هفته) تقسیم می کرده اند. ولی صحت این نظر بر اساس ترتیب های گفته شده که دو هفته اولی هر یک دارای هفت روز و دو هفته دیگر هر یک دارای هشت روز است به درستی مشخص نیست. ریشه این کلمه «دا» یعنی «دادن» است. و این صفت را در پهلوی «داتار» و در فارسی «دادار» گویند. دی در اوستا «دئوش» یا «دئوه» و به معنی آفریدگار، دادار و همیشه به عنوان صفت اهورامزدا آورده شده است. دی نام فرشته ای است که تدبیر امور و مصالح دی ماه و روز دی بپهر دی بدین و دی به آخر متعلق به اوست. و در روز دی از ماه دی پارسیان جشن می گیرند. بنا بر برخی روایات در روز دی به آذر داد و دهش می کنند و از بهر تندرستی خود و فرزندان دعا می کنند. در دی بپهر نیک است نزد بزرگان رفتن، در دی بدین جشن گیرند و به جهت دفع بلا، دعا می خوانند.

زیبا گل

نام زرتشت در جهان زیمتر از زیبا گل است از زمان باستان زیبا ترین زیبا گل است و نمای پارسیان در جهان و زندگی مقدای نیکخواهان جهان را حاصل است مهر، یار، مهربور، مهربخواه و مهربورز مهربان، مهرداد، مهر کار و عادل است در سرودش با اهورا گفتگو دارد بسی در یایش آفتابست بر همه کس شامل است در سخن اندرز او زیباتر از باغ بهشت او در یاد پندار او بالاترین منزل است از خدا آموخته گفتار نیک، کردار نیک روح پاک گرچه در روی زمین یا در گل است لطف فرما و بخوان «یسا» از مینی حروف نامه یزدان نگردد کهنه یا دور بخوان آنچه که سرزمین می گردد کلام باطل است هر که را طوفان غم پیچیده باشد در میان بر اهورا دل مبارک کشتی اش در ساحل است حیف از ایرانی ندانند که اهورا نام کیست این چنین انسان بر این دین و دانش تنبل است حیف از ایرانی ندانند حضرت زرتشت کیست در عرض فکوشی سوز سطراف و لوف و راسل است زان زمان کز یاد بردی معنی لفظ و حروف بار نادانی بدوش هست و باری بر دل است سراله برز آبادی فراهانی - اردیبهشت ۱۳۸۱ تهران

آیین زرتشت بر پایه اخلاقیات، آزادی انسانی و پیشرفت بشریت قرار دارد. اسامیت کلر

سکوتی

که هرگز شکسته نشد ...

کی ضربه نواخت، و دوزخیه و سه ضربه دانگ دانگ ... چشمهایش روی یک نقطه از میز بی حرکت مانده بود. صندلی را جلو کشیدم و روبرویش نشستم. تنش را صاف کرد و این حرکت را طوری با مجاله کردن کاغذ دیگری توی دستم همراه کرد که شاید اگر کسی دیگری به جای من بود متوجهش نمی شد. - چو بود روی میز؟ - کدوم؟ - همون که یواشکی مجاله اش کردی؟ - چی میگی باید دلت خوش میخوای سر سرمون بذاری ها - راستی دیروز سر کلاس ادبیات چی شد؟ آنچه قایل گروه فیزیک هم بودند؟ - حاله کیف ساسونوت ناله ای کرد و درش باز شد. از لای قفل نیمه باز کیف، کاغذ تاشه راهل داد و بله کشداری گفت و بلند شد که برود. - دیدیش. دیگه جوابی نداد و دوباره سر جایش نشست شروع کرد به ورق زدن با قفل کیف ساسونوتش و جیر جیر خیره منتظر. اما انداخت به نظر می رسید صدا خودش از اصلا آزار نمی دهد. شاید این سر و صدا تو شلوغی خودش دهنش هم بود. - هی خواست کجاست؟ یا توام با دیوار که حرف نمی زنی. - در کیف از محکم بست و زیر لب آهسته چیزی گفت - خیلی خوب حالا چرا زود قاطعی می کنی؟ ویلسا به خیر بپرستی دارم. در حالی که قدم هاشو تود تر می کرد گفت: این روزها به قدر کافی خیره شنیدم. ام. دیگر ظرفیت پر شده. ای بابا خودت لوپس نکن سبتمام کردی تا اون سر دانشکده نیاید دنبالت بدوم؟ خیلی خوب بی خیال اصلانی هم. -

پرده ای بی کسوف



از این دیدار غربت غریبه ها می روند. در این دیدار غربت، ابرها می گرد، اشک ها می بارد و قلب ها می شکافد. آری، قلب ها می شکافد، می گرید، می سوزد، از خشکدین چشمه ای، از رفتن عاشقی، از رفتن غریبه ای. او غریبه ای آشنا بود، غریبه ای آشنا در میان عاشقان. غریبه ای با وسعت دریا، بزرگ و وسعت سپهر، آبی، همچو کوه، استوار و نستیم، آرام. امروز، به نام او، در دل ها می گریند. جهانگیر ملک غریبه ای آشنا وجوده، دیار، عاشقان را به درود گفت. او بزرگ مردی است که ناشی در برگ بر برگ دفتر نت حک گشته. بزرگ مردی که دستاوش دستاوش بی مانند بود. در آن هنگام که تنبک را همچو فرزندی در آغوش می گرفت، نوایش نوای چنگ بود که به گوش می رسید. جهانگیر ملک بالمداد روز ۱۹ آذر بر اثر ایست قلبی در بیمارستان ایرانمهر در گذشت. جهانگیر ملک ۲۹ بهمن سال ۱۳۱۱ چشم به جهان گشود، وی از شاگردان برجسته ای روانشاد حسین تهرانی بود. این هنرمند دنیای موسیقی، شاگردان بسیاری تربیت کرده است. جهانگیر ملک در سال های اخیر به همراه فرهنگ شریف تارناوز نامی، زوج هنری موفق بودند. همچنین وی در برنامه گل های رادیو نیز همکاری کرده است. ملک آرام و بی صدا رفت، دفترش را بست. پرده بر کشید و دنیای هنر بر سوگ گل سرخ گریستند. دوران سیری گردد و خورشید بماند / گویند پیوسته به تاریخ بماند / کی آمد و کی رفت به دنیا/آزیرا که هنرمند توانا: یک دم به جهان آید و جاوید بماند.

گفتگو با خدا

در رویا هایم دیدم که با خدا گفت و گو می کنم. خدا پرسید: پس تو می خواهی با من گفت و گو کنی؟ گفت: آری، اگر وقت دارید. خدا خندید و گفت: وقت من بیهیانت است، در ذهنت چیست که میخواهی بپرسی؟ پرسیدم، چه چیز بیشتر شما را متعجب می سازد؟ خدا یاد داد که دو کی انسان. اینکه آن ها از کودکی با خدا گفت و گو می کنند که کودک باشند. اینکه آن ها سلامتی خود را از دست می دهند تا پول به دست آورند و بعد پولشان را از دست می دهند تا دوباره سلامتی خود را به دست آورند. اینکه با اضطراب به آینده می نگرند و حال را فراموش می کنند. و بنا بر این نه در حال زندگی می کنند و نه در آینده. اینکه آن ها به گونه ای زندگی می کنند که گویی هرگز نمی میرند و به گونه ای می میرند که گویی هرگز زندگی نکرده اند. دستهای خدا دستام را گرفت و برای مدتی سکوت کردم. می دوباره پرسیدم: به عنوان یک پدر، می خواهی کدام درس زندگی را فرزندانت بیاموزند؟ او گفت: بیاموزند که آن ها نمی توانند دیگران را وادار به دوست داشتنشان کنند. بیاموزند که درست نیست دشمنان را با دیگران مقابله کنند. بیاموزند که فقط چند ثانیه طول می کشد تا زخم های عمیقی در قلب آنان که دوستشان داریم ایجاد کنیم، اما سال ها طول می کشد تا آن زخم ها را التیام بخشیم. بیاموزند ثروتمند کسی نیست که بیشترین ها را دارد. کسی است که به کمترین ها نیاز دارد. بیاموزند آدم هایی هستند که آن ها را دوست دارند فقط نمی دانند که چگونه احساساتشان را نشان دهند. بیاموزند که دروغ نمی توانند که با هم به یک نطفه نگاه کنند و آن از متفاوت باشند. بیاموزند که کافی نیست فقط آن ها دیگران را ببخشند بلکه آن ها باید خود را نیز ببخشند. با خضوع گفتم: از شما به خاطر این گفت و گو متشکرم. اما چیزی دیگری هست که دوست دارید فرزندانتان بدانند؟ او خندید لبخندی زد و گفت: فقط اینکه دشمنان من اینجا هستم، همیشه.

زرتشت، پیامبری که از نو باید شناخت

نام وی زرتشت یا زرتشت. نام خانوادگی اش سپینتمان از خاندان هیجبت اسب، پدرش پوروشسب و مادرش دغدو بود. وی، در فصل بهار آن گاه که در طبیعت ضایقت تمام است و همه شاد و خندانند، حتی پرندگان نغمه شادی سر می دهند، در سرزمین مقدس آریایی یا به عرصه گیتی- نهاد. عده ای وی را اهل ری، عده ای از شرق و تعدادی او را از غرب ایران می دانند. تا مشخصی مکان ایش زرتشت به دلیل آستین بلند تاریخ و پیروانی و کتاب سوزی های اسکندرها و جانشینانش است این حوادث هیچگاه از ارزش های معنوی وی چیزی کم نکرد چرا که وجود او امروزه است از سوی اهورامزدا. همه در پی آنند که زرتشت را متعلق به خود بدانند و نام و یادش در بین همه اقوام آریایی است، همانند کردها، ترک ها، ازبک ها، تاجیک ها و هیچ کم نمی خواهیم بدانیم که وی از شرق بوده یا از غرب ایران، همین بس که در چند هزار سال پیش در سرزمین های ایرانی، ای مردمی زاده شد و نامش به تنهایی نماد قوت و است، است و با هیچ

کورش قاسمیان

می دانستم که مثل همیشه باید نزدیک ترین صندلی به گوشه چپ در انتخاب کنیم. ظرف پنج دقیقه اول تقریباً ۶، ۷ یا ۸ دقیقه ها پیش کرد یکی دویار هم به هوای تکان دادن پیراهنش برای خنک شدن، هیچ آن را لمس نکرد. گرچه اون کلاه اون روزها را اخیراً پاییز بیشتر منطبق به نظر نمی داد. شاید من هم اگر صدای خش خش کاغذ توی جیبشو نمی شنیدم فکر می کردم قاطعی کرده. استاد ادبیات پیرمرد خوش قیافه و دوست داشتمی بود. همیشه آنچنان با هیجان و متعصب اشعار حافظ را می خواند که با خود آگاه دلم می خواست توی دلم نیت کنم. شاید آهشش بود که منو یاد پدر بزرگم می انداخت که همیشه تو روز های اول نوروز برایم کیف می گرفت. - حیف که بعد از خود واحد درس اختصاصی بچهها مثل لشکر شکست خودرود بدست هر کدم گوشه ای از کلاس جرت می زدند چند نفر صدای بلند خیمازه می کشیدند، دخترها شاید رعایت می کردند شاید هم می ترسیدند. حرف هاشونو کتبی می نوشتند و نامه ها به خودها همین طور بیستانه دست به میامید می شد. ظاهراً فقط دو نفر بیدار بودند و جلوی کلاس را نگاه می کردند من و امید. برای همین هم بود که استاد تمام مدت زده بود توی چشم های ما دونتا. من هم که شاگرد چندان زرتشتی نبودم و از صنایع ادبی و استعاره ها چیزی نمی شنیدم برای اینکه کسی توجهشوداد به امید و من نظر می اومد اون چیزی را هم که می خواست از اون گرفت یک وجود گوش به رنگ با یک جفت چشم منظم.

کورش قاسمیان

هر چه می گذشت کلافه تر می شد حالا دیگه دو دقیقه یک بار به پنهان کشش دادن گردنش و در کردن خشکی عضله هایش سرشو به بزرگ پنجره می چرخاند و بیرون را نگاه می کرد به بختی اینجا بود که روزنامه هایی که به جای پرده روی پنجره ها می بستند تا در آن سوراخ کوچک بیشتر صدای استاد یک لحظه اوج گرفت و چند تایی از بچه ها تکانی به خودشان دادند: یارب آن آهوی مشکین به ختن باز زسان آن سخی سرو خرامان به چمن باز زسان امید یک بار دیگر به ساعتش نگاه کرد نیم ساعت از وقت کلاس بیشتر نمانده بود خیلی آرام از روی زمین ضرب گرفت دانگ دانگ دانگ... با صدای از طرف شدن در از جا پرید تا خود آگاه دستش به باز جیب پیراهنش رفت بهار دوست غزال در حالی که لبخند می زد، آرام در راست. تنها بود و مثل همیشه به سمت چپ کلاس نیامد، آنجا بی صندوق های جلوی راه انتخاب کرد و همانجا نشست. باورودش برای چند لحظه لبخند های معنی داری بین دختر های کلاس رد و بدل شد و باز همان سکوت.

کورش قاسمیان

حالا دیگه سگر هم های امید حسابی تو هم رفت بود از جایش بلند شد و از در کلاس بیرون رفت و خواستم دنبالش بروم ولی برای اینکه کسی شک نکنه جلوی کنجکوا یمو گرفتم و سر جابم نشستم. بعد از چند دقیقه استاد که حالا انگار از آمدن امید آید امید شده بود، مخاطب خود خوشدل را قیلق زد و انتخاب کرد و خیره شد به چشم های من خالی گایه می باید کلمات استاد را که در کش توی اون لحظه ها پریش از زبان آلمانی هم دوشواتر بود یا تکان سر تایید می کرد.

ایرانیان درغوبی را زشت ترین کارها می دانند و بعد از دروغ قرض را بسیار بد می پندارند زیرا کسی که قرض دار است افزون بر گناه قرض، ممکن است برای رفع طلبکار دروغ هم بگوید.

هرودوت

ایرانیان از دروغ و ناسامی و حيله بسیار متفردند و هرگز پیمان شکنی و حق باشتناسی از ایشان دیده نمی شود و این صفات در آن ها سب شده است یونانیان با دیدی شگفت و تحسین آمیز در آنان بنگرند.

گزنون

حقیقت بدانند که در عالم هر چه ایفته‌ای و بویایی را آن اثر فساد نیست که فرومایه به مرتبه‌ی بزرگان فرستد.

نامه تسنیر موبدان اردشیر بابکان



بنام آنکه و ستایش کتابست مهبین دستور در گاه خدایی دود تا درینده خرچ پیر از پشت به زیر سایه نامش توانی زهانت بشنود هر کس پیامش چون گویم درای کشور خویش به چشم عقل این دین را فرغ است چون چند گفتارش و کردار پندار در آتشگاه دل بر تو برآوردت تو را این آتش اسباب نجاست که باید سوختن را از من آموخت که یک ایرانی والا تبارم که زرتشتی بود خون و نژادم که بی تردید باید شان بوم گور

چراغ راه دینش آفتاب است شرف بخشش نژاد آریایی بی پوشش به پیش نام زرتشت رسید از نو به روز باستانی چو عارف جان کند قربان نامش چون گویم درای کشور خویش به چشم عقل این دین را فرغ است چون چند گفتارش و کردار پندار در آتشگاه دل بر تو برآوردت تو را این آتش اسباب نجاست که باید سوختن را از من آموخت که یک ایرانی والا تبارم که زرتشتی بود خون و نژادم که بی تردید باید شان بوم گور

عارف قزوینی

درد بر تو ای سر آغاز پاک و پارسیایی

در هزاران سال پیش که نیاکمان با دستهای پر مهرشان فرهنگ و تمدن سرزمینهای ایرانی را پی ریزی می کردند. آنچه می سرودند همه از طبیعت الهام می گرفت. یکی از بزرگترین الهاماتی که از طبیعت می گرفتند خورشید بود خورشیدی که گرمای آن آنها را از سرمای سخت می رها کند و نور آن آنها را از تاریکی اهریمنی رهایی می بخشد. و آنها در بلندترین شب اهریمنی که از فرادی آتش و زوایش خورشید است و خورشید از بند تاریکی رهایی می یابد و روزها بلند می شوند و تا مادامی که با هم در گرمایی های خود در کنار شعله آتش می نشینند و تا مادامی که سرخ نمایی می دهند. خوشی تا آن گرد میماند پاک و با احساس نیاکمان در چندین هزار سال پیش. درد بر تو، ای بردهای پاک و نیک، ای سر آغاز پاک پارسیایی، درد بر تو ای خورشید زریں، ای سر آغاز روشنائی اهورایی. درد بر تو، ای آتش آسمانی، ای دشمن سر سخت اهریمنان، ای دور کننده تاریکی ها. ای نور تابان تویی نگاه دار ما در مقابل پیمان شکنان ما، آن هایی که با ما دست دوستی داده بودند و به عهد خود پایبند نبودند. ای نور بیکران ما را در پناه خود نگاه دار و از سرمای سخت اهریمنی رهایی بخش. ای فر ازبندی تاب تاب مشرقی مردان پاسدار تو با تیزه های زرینت قندیل های یخ را ذوب کنند. ای گردونه ای زرین هنگام سرخی غروبت ما در کنار شعله های آتش، نیایش کنان منظم می مانیم. که بار دیگر از شرق طلوع کنی تا جهان را روشنائی بخشی. ای گردونه ای مهر با مرگ تو در پاییز خزان ما منتظر زایش دوباره ای تو در شب یلدا هستیم، ای سر چشمه ای هستی بخش که با زایش دوباره ای توست که برف و یخ های سرد زمستانی توب می شوند. بناب تاب بار دیگر دوباره ای گرم و روشنائی بخشی تا سرمای سخت و تاریکی اهریمنی را نابود سازی.

داستان کوتاه

سر و کله امید پیدا شد روی صندلی اول شو دو طرف پیشانی اش را چند بار محکم فشار داد و سر شو بین دستهایش گرفت. می خواستم از جابم بلند شوم ولی بدتم کخت بود. و حال امیون رفتن از کلاس راهم نداشتم انگار حلال بود. روزهای بعد به هم سر سرایت کرده بود. پیج پیج های جلوی کلاس با رفتن استاد بلند تر شده بود ولی همچنان تنگ و نامفهوم بود. همون لحظه بین این سر و صدا ها، صدای آشنایی به گوشم رسید اشتباه نمی کردم خودم بود. امید مثل اسفند از جا پرید. صدای همهمه دختران کلاس که توی هم می پیچید با آمدن او منظم تر شده بود و همه به یک کلمه ختم می شد مبارکه که نگاه ما به چهره شاه غزال دوختم چشمانش هم مثل شئی طلایی رنگی که توی انگشتمش بود برق می زد. می ترسیدم به صورت امید نگاه کنم ولی فقط یک لحظه سر بر گرداندم چهره اش مثل جغ سق شد بود لای انگشتم او هم شینی جلب توجه می کرد. زبانی یک کاغذ سفید شده که مثل رنگ چهره اش سفید سفید بود. حالا دیگه همه از کلاس بیرون رفته بودند از روی کنجکوا همیشگی که طرف سطل زباله را رفته کاغذ سفید بود به جز یک نقطه. انگار چند کلمه روی آن نوشته شده بود. هر چه سعی کردم نتوانستم بخوانم. کلمات با وسواس زیادی زیاد خط خطی شده بودند، سیاه سیاه. به نظر می رسید حتی خود نویسنده هم نمی خواست باقی بماند از چهره شد به چشم های من خالی میماندند از به زحمت تحمل کردم استاد هم خدا خیرش بدهد این بار بر خلاف همیشه چند دقیقه زودتر کلاس را تمام کرد.